

روس‌ها، فرهنگ ایرانی را از مهم‌ترین تمدن‌های جهان می‌دانند

وادالازکین با رمان «سالویوف و لاریونوف» که نامزد جایزه آندره بیلی و جایزه بزرگ کتاب روسیه شد، نامش سر زبان‌ها افتاد. رمان بعدی وادالازکین، «برگ بو» (لاؤر) جایزه بزرگ کتاب روسیه و جایزه یاسنایا پولیانا را از آن خود کرد



به گزارش آران نیوز: سمیه مهرگان گروه ادبیات و کتاب: یوگنی وادالازکین (۱۹۶۴- پترزبورگ) یکی از برجسته‌ترین نویسندگان معاصر روسیه است که جایزه معتبر سولژنتسین را در سال ۲۰۱۹ برای یک عمر دستاورد ادبی دریافت کرده است. وادالازکین با رمان «سالویوف و لاریونوف» که نامزد جایزه آندره بیلی و جایزه بزرگ کتاب روسیه شد، نامش سر زبان‌ها افتاد. رمان بعدی وادالازکین، «برگ بو» (لاؤر) جایزه بزرگ کتاب روسیه و جایزه یاسنایا پولیانا را از آن خود کرد، به فهرست پرفروش‌های کتاب ملی، جایزه بوکر روسی و جایزه ادبیات نو راه یافت و به بیش از هجده زبان ترجمه شد. «هوانورد» دیگر اثر وادالازکین هم توانست جایزه دوم کتاب بزرگ روسیه را دریافت کند و به فهرست پرفروش‌های کتاب ملی و جایزه بوکر روسی راه یابد و به بیش از سی زبان ترجمه شود، از جمله فارسی: ترجمه زینب یونسی در نشر نیلوفر. آنچه می‌خوانید گفت‌وگوی اختصاصی «آرمان» با یوگنی وادالازکین درباره رمان «هوانورد» و مسائل ادبی، سیاسی، اجتماعی معاصر از ایران تا روسیه است.

«هوانورد» کتابی است که وقتی آن را شروع می‌کنی، فکر نمی‌کنی که فقط با یک داستان سروکار داری. انگار داری یک تاریخ واقعی می‌شوی. یعنی پلاتونوف به عنوان یک لازاری درست شبیه یک سوندرکماندو (جوخه‌های ویژه یهودی) در اردوگاه‌های آشویتس است. عده کمی از آنها زنده ماندند. درست مثل لازاری‌ها. شباهت بسیاری بین لازاری‌ها و جوخه‌های ویژه یهودی در اردوگاه‌های مرگ است. برای همین است که ما وقتی «هوانورد» را می‌خوانیم، حس می‌کنیم داریم داستانی واقعی را می‌خوانیم که در روسیه دهه بیست و سی اتفاق افتاده. جایگاه تخیل و تاریخ در «هوانورد» تا چه اندازه است؟

تنها چیزی که ثمره خیال پردازی‌های من است، داستان منجمد کردن است، درحالی‌که واقعا منجمدکردنی در کار نبود، در اردوگاه به این کارها نمی‌پرداختند، این منجمد کردن در راستای منطق کارهایی است که در اردوگاه انجام می‌گرفت و از نظر ماهیتی کاملا می‌توانست وجود داشته باشد. در توصیف اردوگاه‌ها، وهم و تخیل بسیار کمی وجود دارد. در این بخش بیشتر از مطالب مستند استفاده شده است. من در سال 2011 خاطرات کسانی را چاپ کردم که در دوران مختلفی در اردوگاه‌ها بودند. این برای من کار سختی بود، زیرا تمامی این حوادث وحشتناک خاطرات را از درون قلب خود می‌گذراندم. «هوانورد» تا حدی توانست خاطرات افرادی را که در اردوگاه‌ها بودند و بر روح من فشار سختی وارد می‌آوردند تلطیف نماید و تا حدی از آن خلاصی یابم. تمامی چیزهایی که در این کتاب نوشته شده است، از جمله جزئیات وحشتناک آن براساس واقعیت است. شاید به همین خاطر وحشتناک به نظر می‌رسد، زیرا حقیقت غالبا وحشتناک‌تر از وهم و تخیل است.

«هوانورد» کتابی است که وقتی آن را شروع می‌کنی، کلمه به کلمه به وجد می‌آورد و می‌توان از آن به عنوان رمانی شادی آور یاد کرد. همه اینها در نوع نگاه راوی هم هست: یعنی توصیف جزئیات زندگی‌ای که خود تاریخ است. توصیفاتی که به خوبی در روزنوشت‌های راویان کتاب نمود دارد. یعنی شما تاریخ را با این جزئیات به ظاهر غیرمهم روایت می‌کنید. خاستگاه این نوع نگاه به تاریخ از کجاست؟

من تاریخ را به دو دسته تقسیم می‌کنم: تاریخ بزرگ یا تاریخ جهانی که جزئی از کتاب‌های درسی است و تاریخ کوچک یا تاریخ زندگی بشری. این دو تاریخ به نحو مختلف جریان دارند. تاریخ بزرگ مبتنی بر حوادث و رویدادهای بزرگ، فجایع، بلایای طبیعی، جنگ و انقلاب است و تاریخ کوچک از وقایع دیگر شکل گرفته است. بدون تردید بلایای طبیعی و انقلاب‌ها بر تاریخ کوچک تاثیر می‌گذارند، ولی ماهیت این تاریخ بر مبنای وقایع خرد و کوچک است که جزء هیچ یک از کتاب‌های درسی نیست. منظور از تاریخ خرد و کوچک گفت‌وگوها و صحبت‌هایی است که پشت میز با صرف یک فنجان چایی در ویلاها انجام می‌گیرد و توام با بوی صنوبرها در روز گرم و آفتابی و صدای موسیقی از پنجره همسایه است. این وقایع، تاریخ بزرگ را همراهی می‌کنند، ولی بعدا کاملا مفقود می‌شوند. این وقایع خط مقدم تاریخ را تشکیل داده و نیاکان ما تاریخ بزرگ را در چارچوب این وقایع کوچک دیدند، وقایع کوچکی که بیشتر در خاطر ما می‌مانند. به همین خاطر رمان توجه خاصی به این جزئیات و تفصیلات که تاریخ افراد را تشکیل می‌دهند، معطوف می‌دارد. رمان بیشتر در مورد زندگی و خصوصا در مورد تاریخ است. رمان در مورد این است که نباید جزئی از توده‌ها شد، بلکه باید هویت انفرادی خود را حفظ کرد.

بازگشت راوی از مرگ به زندگی، جدا از نقطه نظر علمی، واگشت به ریشه‌ای خاص دارد که در رمان هم به آن اشاره می‌شود: لازاروس یا سینمای هالیوود با آن فیلم‌های علمی تخیلی‌اش که پر است از بازگشت به زمان (آینده و گذشته) اما نگاه شما با همه این روایت‌های خاص و سینمایی و ادبی فرق دارد. همین امر «هوانورد» را با همه آنها متمایز کرده، به ویژه در فرم روایی.

فرم رمان از نظر ماهوی جدید نیست، سنتی در ادبیات و سینما وجود دارد که طبق آن در مورد افرادی تعریف می‌شود که از یک زمان به زمان دیگر منتقل می‌شوند. این امر بیشتر به ادبیات به اصطلاح سبکی، خصوصا ادبیات تخیلی تعلق دارد. در این ادبیات اهداف دیگری وجود دارند، خود پروسه و انتقال انسان از یک زمان به زمان دیگر جالب است. این مطلبی است که کمتر مورد علاقه من بود، خصوصا وقتی که از فرم رمان تخیلی استفاده می‌کنم. من برای بیان محتوای مهم تلاش می‌کنم. فرم بدیهی را کاملا با محتوای دیگری غنی کنم. من می‌خواهم انسانی را نشان بدهم که از زمان خود محروم شده است، من علاقه چندانی به انتقال وی از یک زمان دیگر به زمان جدید ندارم، من به محروم شدن وی از زمان خود علاقه مند هستم. این واقعا درام بزرگی برای انسان است، زیرا او از اطرافیان خود محروم می‌شود، از دنیایی که به آن عادت کرده و به یک فرد غریبه تبدیل می‌شود و او سر از دنیایی جدید و غریبه درمی‌آورد. رمان من تا حدی در مورد انده بورنکردنی این فرد است. خصوصا اینکه قهرمان من فکر می‌کند می‌تواند خود را با زمان جدید تناسب دهد. او نوه آناستاسیا عشق سابق خود را پیدا می‌کند. نام این نوه ناستاسیا است. او تصور می‌کند ناستاسیا نسخه دوم آناستاسیا است، ولی بعدا می‌بیند ناستاسیا کاملا فرد دیگری است. ناستاسیا فرد سطحی و عملگرا است و شباهت کمی با آناستاسیایی که او دوست داشت، دارد. رمان بیشتر در این مورد است که هر فردی منحصر به فرد است، جایگزینی ندارد و تکرار نمی‌شود. نسخه دوم یک فرد وجود ندارد و چیزی که ما از دست می‌دهیم برای همیشه است. «هوانورد» تا حدی در مورد از دست دادن‌ها و فقدان‌ها است؛ جاهای خالی که هرگز پر نمی‌شود.

قرینه سازی به شکلی فوق العاده در رمان نشسته است: از رابینسون کروزوئه و راوی تا شخصیت‌های زن و ارتباط آنها با شخصیت‌های مذهبی و... و مجسمه عدالت. همه و همه، طوری در رمان نشسته که فکر می‌کنی بهتر از این نمی‌شود. رسیدن به این نقطه پایان فوق العاده، با عبور از چه مراحل محقق شد؟

هدف قرینه سازی که شما در مورد آن صحبت می‌کنید، آن است که تکراری نبودن هر چیز، به ویژه هر فرد را نشان دهد. برای مثال دو شخصیت قرینه: آناستاسیا عشق اول پلاتونوف و ناستاسیا که با او ملاقات می‌کند، قرینه ظاهری هستند، این افراد در واقع بسیار متفاوت هستند و نزدیکی آنها به یکدیگر به کمک قرینه سازی فقط باعث تاکید بر اختلاف

آنها می شود. شخصیت رابینسون کروزوئه نیز نقش بزرگی را ایفا می کند. اگر بخواهیم متوجه این مطلب شویم، باید بگویم رابینسون کروزوئه همان فرزند گمشده ای است که در انجیل از آن یاد شده. همان پسری که والدین خود را ترک می کند و متحمل مصیبت های بسیاری می شود. این مصیبت ها تا حدی او را شکسته و تا حدی او را آب دیده می کند. قهرمان من همانند رابینسون کروزوئه در جزیره غیرمسکونی قرار دارد، جایی که به شکل اقامت در زمانی ناآشنا برای وی تلقی می شود.

«هوانورد» با روزهای هفته شروع می شود، اما بدون تاریخ. با روزهای هفته و نام راوی ها ادامه پیدا می کند، و سپس از همه آنها هم عبور می کند و در بی زمانی و بی نامی رها می شود. این رهاشدگی یا ابدیت، چیزی است که پلاتونوف هم مدام از آن حرف می زند. این درگیری بین زمان و بی زمانی به شکل خوبی در فرم و روایت درآمده. زمان و تاریخ در «هوانورد» رهاست.

«هوانورد» بیشتر رمان ابدیت یا جاودانگی است. به نظر من در این ابدیت، زیاد مهم نیست چه کسی سخن می گوید و چه چیز بر زبان می آورد. در اینجا گردونه و فضای جدیدی به وجود می آید که آکادمیسین ورنادسکی آن را فضای اندیشه ای نامید. در این حوزه افکار و کلمات ما تجمع یافته و من اعتقاد دارم یک چنین حوزه ای وجود دارد، در غیر این صورت چگونه می توان توضیح داد که در دوران مختلف رمان های مشابه ای نوشته شده، درحالی که مولف آنها هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. ایده های مشابه بیان شده یا اکتشافات مشابه ای انجام می گیرند. در این رمان، داستان از ذکر روزهای هفته و تالیف آغاز می شود. روزهای هفته بدون تاریخ ذکر می شوند، زیرا تاریخ زمان خطی است و به جهتی در حال حرکت است، درحالی که ابدیت زمان بسته است. ابدیت زمانی است که ما را به یاد ماریپیچ می اندازد، وقتی که همه چیز تکرار می شود. در یک لحظه، رمان اسامی را از دست می دهد، زیرا ماهیت در ابدیت حفظ می شود. تمامی این مطالب جریان سراپا سخن و نماد انتقال تدریجی از دوران موقت به ابدیت می شود.

«هوانورد» یک دغدغه اساسی دارد، و آن زمان روسی است. زمان روسی آن طور که راوی هم می گوید زمان بی رحمی است. این بی رحمی را ما در کلمات راوی حس می کنیم. با همه بی رحمی، راوی زندگی را رها نمی کند، اما راوی هر کجا حرفش می شود آن را نقد می کند. زمان روسی، گویی تاریخش را مدام تکرار می کند. هر بار با یک نوع استبداد. چرا کسی برای این زمان کاری نمی کند آقای وادالازکین؟

رمان در مورد سال های 1930 است، وقتی که در روسیه واقعا دوران استبداد استالین بود. البته این به آن مفهوم نیست که در روسیه استبداد همیشه وجود داشته است. روسیه فقط در دوران استالین در این وضعیت وحشتناک قرار داشت. دوران تزاری به جز چند مورد استثنا، کلا دوران آرامی در روسیه بود. روسیه در این دوران به دور از استبداد و قتل عام مردم بود. وقتی روسیه دوران ترور استالین را پشت سر گذارد، در دوران شوروی کشور به تدریج آزاد شد و الان به نظر من روسیه کشور آزادی است. علاوه بر آن، اعتقاد دارم وضعیت آزادی در روسیه از نظر ماهیتی بدتر از کشورهای غربی نیست. هرکس آزاد است مطلبی را که لازم می داند، بیان کند یا آن را بنویسد. کاملا صادقانه می گویم، هیچ یک از نویسندگان روس تحت هیچ گونه فشاری از طرف حاکمان کشور نیست، به همین خاطر خود را کاملا انسان های آزادی تلقی می کنیم.

ادبیات کلاسیک روسی در ایران، مخاطب بسیار دارد. یعنی هر یک از آثار کلاسیک روس، بیش از بیست تا سی ترجمه دارد و بارها تجدید چاپ شده. اقبال از آثار معاصر روس، تا به امروز چندان خوب نبوده. باین حال، ادبیات معاصر روس این شانس را دارند که مستقیم از روسی به فارسی ترجمه شوند. آن طور که «هوانورد» شما. آن هم با ترجمه ای بسیار خوب. طوری که وقتی شما این کتاب را به فارسی می خوانید احساس می کنید به زبان اصلی می خوانید. ترجمه خوب این کتاب، لذت خواندن «هوانورد» را دوچندان کرده. چقدر با مترجم آثارتان - به ویژه ترجمه «هوانورد» - در تماس هستید؟

بسیار خوشحالم که ترجمه «هوانورد» به فارسی از کیفیت بالایی برخوردار است. در درون خود تردیدی نداشتم که این ترجمه بسیار خوب خواهد بود. البته زبان فارسی را نمی دانم، ولی با بررسی سوال هایی که مترجم مطرح می کرد، می توانم در مورد کار او قضاوت کنم. سوال هایی که زینب یونسی داشت، نشان می داد که او به خوبی و عمیقا متن رمان مرا درک می کند. به همین خاطر خیال من در مورد ترجمه متن این رمان به فارسی راحت بود. مترجم تا حدی به عنوان یکی از مولفین اثر محسوب می شود. نویسنده زبان هایی را که آثار وی به آن ترجمه می شوند بلد نیست و بایستی به نظر مترجم اعتماد کند، من با مترجم های بسیاری کار کرده ام، مخصوصا در مورد «هوانورد»، برخی از مترجمان با نویسنده ارتباط برقرار می کنند و برخی دیگر از این ارتباط پرهیز می کنند. هر کدام منطق خودشان را دارند. مترجم هایی که نویسنده را نادیده می گیرند، اعتقاد دارند که زبان مادری آنها با زبان روسی بسیار تفاوت دارد و به همین خاطر نویسنده نمی تواند هیچ چیز به آنها توصیه کند. این امر تا حد مشخصی واقعیت دارد، نویسنده می تواند واقعیاتی را که مترجم زیاد در مورد آنها اطلاعات ندارد برای وی توضیح دهد. اوضاع متن را به طور گسترده توضیح دهد، زمینه ها و وقایع مختلف رمان را توضیح بدهد. وقتی مترجم ها به نویسنده مراجعه می کنند، این امر به خودی خود خوب است، زیرا اگر امکان آن وجود داشته باشد، باید از آن استفاده کرد. درعین حال، مترجم نباید انتظارات زیادی از نویسنده داشته باشد. وقتی از من در مورد ترجمه متن به زبان های خارجی سوال می کنند، می گویم ترجمه همانند نبرد است و مترجم فرمانده این نبرد است. من نمی توانم به شما توصیه ای کنم، زیرا زبان هایی هستند که من کم و بیش بلد هستم، برای مثال انگلیسی و آلمانی، البته من به این دو زبان مسلط نیستم. برای مثال سه تا چهار معنی کلمات را می دانم، ولی برای اینکه ترجمه کرد باید بیست تا سی معنی کلمه را دانست. مترجم باید زبان را صددرصد احساس کند. من برخی اوقات چیز متناقضی می گویم. مترجم خوب کسی نیست که زبان خارجی را بلد باشد، اگرچه این شرط لازم است، مترجم خوب کسی است که زبان خود را خوب بلد است و به خوبی به زبان خود ترجمه می کند. یعنی نمی توان گفت مترجم ها همیشه به خوبی مسلط به زبان مادری خود هستند. من مواردی را شاهد بودم که مترجم زبان روسی را خوب بلد بود، به خوبی به زبان روسی صحبت می کرد، ولی با توجه به آنکه زبان مادری خود را خوب نمی دانست، خوب نتوانسته بود متن را به زبان مادری خود ترجمه کند. در تعامل مترجم و نویسنده یک چیز کاملا اسرارآمیزی وجود دارد، زیرا مترجم فقط دستیار نویسنده نیست، او بخشی از نویسنده است، مترجم صدای نویسنده به زبان دیگری است. خانم یونسی زبان فارسی من است و من تردیدی ندارم که رمان «هوانورد» را عالی به فارسی ترجمه کرده است.

حتما خیلی ها از شما پرسیده اند که خود را و امدا کد نام نویسنده روس می دانید؟ اما من می خواهم این طور بپرسم، شما از کدام نویسنده یا نویسنده های روس عبور کردید تا به خود «یوگنی وادالازکین» رسیدید؟

اگر بخواهم کوتاه پاسخ دهم، باید بگویم از ادبیات کلاسیک روسی قرون 19 و 20 عبور کردم. داستایفسکی تاثیر بسیاری روی من گذارد و اتفاقا در «هوانورد» اشاره مستقیمی به داستایفسکی وجود دارد، وقتی که قهرمان تندیس فمیدا را خارج از پالتو با خود حمل می کرد، همچون راسکولنیکف در رمان «جنایت و مکافات» که تبر را خارج از پالتو با خود حمل می کرد. البته، تالستوی بر من تاثیر گذارد، الکساندر پوشکین که محبوب همه روس ها است، ولی نیکولای گوگول تاثیر خاصی روی من گذارد. ترجمه آثار وی به زبان های دیگر سخت است، به همین خاطر در مقایسه با تالستوی، داستایفسکی یا چخوف از شهرت کمتری در خارج از کشور برخوردار است، ولی گوگول اهمیت بسیاری برای ادبیات روسی و حیات معنوی روسی دارد. علاوه بر آن، نویسندگانی چون ناباکوف روی من هنگامی که نوجوان بودم، تاثیر گذارد ولی بعدا این تاثیر محو شد. بولگاکف هم روی من تاثیر گذارد. در میان نویسندگان خارجی می توانم از چارلز دیکنز نام ببرم که از کودکی او را دوست داشتم. یکی از محبوب ترین نویسندگان من، توماس مان است. در میان آثار توماس مان علاقه او به زمان بسیار برای من قابل درک است، زیرا تمامی رمان های من در مورد زمان صحبت می کنند. لسکوف، پلاتونوف و یک سری از نویسندگان دیگر تاثیر مشخصی روی من گذاردند. البته این تاثیر یک تاثیر سبکی نبود، من از روش نگارش آنها پیروی نمی کنم، من به دیدگاه آنها به جهان علاقه دارم و آن را در نظر می گیرم و دیدگاه خود نسبت به

جهان را تشکیل می‌دهم. تمامی این تأثیرات در درون من ریخته می‌شوند و یک چیز جدیدی متولد می‌شود، آن چیزی که شما آن را نویسنده «یوگنی وادالازکین» می‌نامید. روس‌ها چقدر ادبیات فارسی (کهن و معاصر) را می‌شناسند؟

در روسیه، فرهنگ فارسی و ایرانی را یکی از مهم‌ترین تمدن‌های جهان تلقی می‌کنند. فرهنگ ایران، فرهنگ کبیر و دیرینه‌ای است. من نمی‌توانم بگویم خواننده روس به خوبی با ادبیات معاصر ایرانی آشناست، ولی در هر خانه روس اشعار فردوسی، مولانا یا خیام وجود دارد. این افراد در تمامی جهان مشهور هستند، ولی فکر می‌کنم، در روسیه از شهرت خاصی برخوردار هستند. حتی ما جملاتی از خیام را به یاد داریم که در گفت‌وگوها از آن استفاده می‌کنیم. من امیدوارم وضعیت به نحوی شود که ما در آینده بیشتر و بیشتر با فرهنگ‌های یکدیگر آشنا شده و مرحله بعدی آشنایی نزدیک‌تر خوانندگان روس با ادبیات معاصر ایران شود.

ادبیات معاصر روس، وجه اشتراک عجیبی با وضعیت هر دو کشور دارد: یعنی نویسنده روس منتقد وضع موجود است. دیگر از آن ستایش روح روسی در آثار کلاسیک روس خبری نیست. مثلاً ما وقتی «هوانورد» را می‌خوانیم، گویی داستان خودمان را می‌خوانیم. یعنی انسان روسی، انسان ایرانی هم است. از این انسان بگویند که مولفه بارز مضمونی آثار شما است.

من می‌خواستم از کلمه‌ای که شما استفاده کردید، یعنی «انسان» شروع کنم. می‌دانید، قهرمان من، قهرمان معمول من، روس، آمریکایی، ایرانی و آلمانی نیست. او قبل از هر چیز انسان است. من تلاش می‌کنم در مورد چیزهای مشترک بشری مطلب بنویسم. این گونه مطالب در بسیاری از کشورهای جهان قابل درک است، زیرا این اثر به بیش از سی زبان جهان ترجمه شده است. هر وقت که به کشورهای مختلف سفر می‌کنم، متوجه می‌شوم انسان‌ها در احساسات بنیادین خود، همانند عشق، وفاداری و کمک به دیگران یکسان هستند، حالا هر کشوری که می‌خواهد باشد. اگر نویسنده روی یک سری از خصوصیات ملی خود تمرکز کند، اثرش به رساله مردم‌شناسی تبدیل می‌شود و در آن صورت این اثر نه تنها در خارج از کشور، بلکه در داخل کشور نیز مورد علاقه خوانندگان قرار نخواهد گرفت. به همین خاطر در اینجا باید پای بند به توازن بود. توازن بین خصوصیات ملی که واقعا برای سایر ملت‌ها جالب است و خصوصیات کلی بشری. انحراف به سمت هر یک از آنها باعث می‌شود اثر هم برای خارجی‌ها و هم برای روس‌ها جالب نباشد. من اتفاقاً مدت زیادی روی این توازن فکر کردم، نویسنده وقتی به خواننده فکر می‌کند، در وهله اول به خواننده کشور خود فکر می‌کند، زیرا نویسنده آنها را خوب می‌شناسد. در عین حال نویسنده با دید جانبی خود نیز باید انسان‌هایی را ببیند که این اثر را خواهند خواند و باید ارزیابی کند تا چه حد این اثر برای همه آنها جالب خواهد بود. در مورد انتقاد نویسندگان از واقعیات روز، بله این وجود دارد و غالباً نیز مفید است، ولی اعتقاد دارم نویسنده نباید عمیقاً وارد این موضوع شود. روزنامه‌ها، آثار اجتماعی و سیاسی و تلویزیون هستند که باید به این کار بپردازند. این ابزارها بسیار کارآمدتر از ادبیات عمل می‌کنند. نیرو و قدرت ادبیات در چیز دیگری است. نیرو و قدرت ادبیات در این است که مسیر اصلی را می‌بیند، توضیح و سوزن زدن به معاصران کار ادبیات نیست. ناباکوف یک وقتی می‌گفت: در زمان‌های خود به سوزن‌پراکنی نپردازید، بعداً هیچ‌کس این سوزن‌ها را جمع نخواهد کرد.

چند عنصر در رمان بارز است: زمان، عشق، کلمه، عناصری که حول «انسان» می‌چرخند. به نظر می‌آید انسان امروز دارد از اینها عبور می‌کند، حتی از خود انسان؟ بله، تمامی مفاهیمی که شما نام بردید، برای من بسیار مهم هستند. واقعا این مفاهیم برای انسان‌ها در هر زمانی که باشند و در هر کجا که زندگی کنند، مهم است. این مفاهیم برای هر ملتی مهم است. مفاهیمی، چون زمان، کلمه و عشق. اینها مبنای هر فرهنگ و تمدنی هستند. برخی اوقات زمانی فرامی‌رسد که این کلمه‌ها مفهوم عمیق خود را از دست می‌دهند و در نظر خیلی‌ها فقط به عنوان کلمه به نظر می‌رسند. برخی از نویسندگان تصور می‌کنند چون در مورد زمان و عشق مطالب بسیاری زیادی نوشته شده است، دیگر لازم نیست در مورد آنها مطلب نوشت و این زیاد جالب نیست، حتی مبتذل است. ولی این طور نیست. قبل از هر چیز باید بگویم حقیقت مبتذل نیز به عنوان حقیقت باقی خواهد ماند. علاوه بر آن، هر زمانی این کلمه‌ها را، دقیق‌تر بگویم این مفاهیم را به نحو خود درک می‌کند. هر زمانی، مفهوم خاصی را در این کلمات می‌گشاید. به همین خاطر روی این کلمه‌ها تمرکز کردم و تلاش کردم آنها را متناسب با زمان فعلی خود بنمایم.

«هوانورد» رمانی تصویری است. یعنی ما با کلمات، روزنوشت‌ها را زندگی می‌کنیم. آن طور که راوی خودش را «ترسیم‌گر زندگی» معرفی می‌کند. این شاعرانگی، که وجه عرفانی دارد و می‌توان از آن به عنوان عرفان شرقی نام برد، خاستگاهش در شخصیت شما است یا برخاسته از آن روح شرقی است؟ من واقعا رمان خود را با جزئیات مختلف زندگی روزمره ترسیم می‌کنم. این کلید تعیین خصوصیت آن زندگی است که ما به اراده الهی در آن غوطه‌ور هستیم. مسیری که ما در آن حرکت می‌کنیم. فکر می‌کنم این روش که چیزهای بزرگ را می‌توان از طریق چیزهای کوچک مشخص کرد: بوی علف و انعکاس نور خورشید روی درختان، این مسیری است که مختص هنر است. حق با شما است، این یک نوع عرفان است. شاید یک سری اشعار شرقی یا آن چیزی که من در مورد شرق می‌دانم، به عنوان یک تمدن عمیق و حکیمانه روی من تأثیر گذارد. ولی خوب اینکه مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مفاهیم در تمدن‌های مختلف شبیه به یکدیگر هستند و اهمیت بسیاری دارند نیز تأثیر مهمی روی من گذارد. احتمالاً این دو فاکتور نقش مهمی را در انتخاب نگارش من ایفا کردند.

برخی از روزنوشت‌های کتاب بسیار تأثیرگذار است. مثلاً: نخستین دیدار پلاتونوف با آناستازیا پس از شصت سال، دیدار پلاتونوف با جسد پوسیده اوسپیویچ و جمله معروفش، روایت آناستازیا از قتل زارتسکی، و آخرین پرواز پلاتونوف در هواپیمای مونیخ به مسکو. اینها هر خواننده‌ای را تکان می‌دهد.

یکی از مهم‌ترین وقایعی که شما نام بردید، فکر می‌کنم واقعه‌ای است که در هواپیما اتفاق افتاد، وقتی قهرمان متوجه می‌شود که برای توبه کردن زنده شده است. توبه از قتل انسان، حالا هر چقدر هم که برایش سخت باشد. این موضوع داستایفسکی است که می‌گوید: هیچ‌کس حق قتل انسان را، حتی اگر آدم بدی باشد ندارد. در واقعه هواپیما، قهرمان به یک فکر غیرعادی می‌رسد که موجب اتصال توبه با پشت سر گذاردن زمان در ذهن وی می‌شود. او درک می‌کند که توبه درواقع همان پشت سر گذاردن زمان و بازگشت به نقطه قبل از ارتکاب گناه است. در عین حال خاطره گناه به عنوان درس وحشتناکی در ذهن قهرمان باقی می‌ماند، ولی او از گناه معاف می‌شود، ظاهراً هر نوع توبه‌ای به معنای عبور از زمان است.

همه روزنوشت‌های رمان، در جای خود فوق‌العاده است. اما بعدها هیچ فکر کردید که ممکن است روزنوشت‌هایی هم می‌توانست باشد و در آن نیست؟ مثلاً کریسمس، جشن هالووین، بابانوئل، آدم برفی‌های کریسمس یا حتی تولد راوی. به نظرم با همان نگاه جزئی‌نگر راوی، شب عید، تنها چیزی بود که در این زندگی روزنوشتی پلاتونوف جای خالی بود.

فکر می‌کنم بصیرت خاصی در تذکر شما وجود دارد. شاید بهتر باشد رمان بعدی را با یکدیگر بنویسیم (می‌خندد). واقعا حق با شماست: عید کریسمس واقعا یکی از اعیاد مهم است، هالووین را دوست ندارم، جذابیت ندارد و مبتذل است. عید کریسمس در روسیه همیشه فضای مناسب و خوشایندی دارد. عید کریسمس به خودی خود جشن عالی است، برف و سرمای روسیه را نیز به آن اضافه کنید، در خیابان سرد است، ولی در خانه محیط گرمی وجود دارد. شاید با دقت بیشتری باید یکی از اعیاد زمستانی را توصیف می‌کردم. اعیاد زمستانی در روسیه مفهوم خاصی دارند، همان گونه که مقابله با سرمای بیرونی و حفظ گرمای خانه نیز در روسیه مفهوم خاص خود را دارد.